

برگزیده ها

غلامحسین یوسفی

یادِ مردی بزرگ و کم نظیر*

در تاریخ دو قرن اخیر ایران مردی از خانواده‌ای پیشه‌ور برخاست که نام پدرش کربلایی محمد قربان، آشپز میرزا عیسی (میرزا بزرگ) قائم مقام بود. کربلایی محمد همین سمت را در دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی هم داشت تا بعد ناظر و ریش سفید خانه قائم مقام شد. اما دیری نگذشت که پسر او، محمد تقی، در پرتو استعداد خداداد و حمایت و تربیت قائم مقام در خط و انشاء به جایی رسید که قائم مقام در نامه‌ای به برادرزاده خود نوشت: «باری حقیقت من به کربلایی قربان حسد بردم و بر پرش می‌ترسم... این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد. باش تا صبح دولتش بدمد». همین پسر کربلایی محمد است که وقتی پس از طی مراحل و درجات مختلف در دوره ناصرالدین شاه قاجار به صدارت رسید منشأ کارهای بانام شد و رابرت واتسن،^۱ دبیر سفارت انگلیس و مؤلف تاریخ ایران، درباره او نوشته است: «در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است میرزا تقی خان امیرنظام بیهمتاست؛ دیوجانس روز روشن با چراغ در پی او می‌گشت. بحقیقت سزاوار است که اشرف مخلوقات بشمار آید. بزرگواری مردی بود... وی برای تجدید حیات ایران برخاست، یگانه مردی بود که کاردانی و وطن پرستی و اخلاق استوار همه در شخصیت او جمع آمده بود.» وزیر مختار انگلیس، شیل،^۲ نیز درباره درستی و فساد ناپذیری او به پالمستون^۳ نخست وزیر انگلستان می‌نوشت: «پول دوستی که خوی ملی

• نقل از: غلامحسین یوسفی، چشمه روشن، دیداری با شاعران، تهران، پائیز ۱۳۶۹، ص ۷۴۱-۷۴۸.

ایرانیان است در وجود امیر بی اثر است.» و سرهنگ ویلیامز،^۴ نماینده انگلیس در کنفرانس ارزنة الروم، در مورد استحکام رأی امیر در برابر بیگانگان گزارش می‌داد «... سعی من و کوشش نماینده روس و اهتمام مشترک ما همه باطل است؛ کسی نمی‌تواند میرزا تقی خان را از تصمیمش بازدارد.»

در هر حال این مرد بزرگ، با هوش سرشار و تجربه و کاردانی فراوان و دلیری بارز و احساس مسؤولیت، در ایران نظامی را برقرار کرد که مبنی بود بر قانون و عدالت، تربیت ملت، حمایت از توده مردم و رعایت آسایش و رضایت آنها. بعلاوه در زمینه‌های مختلف گامهای بلند و بی نظیر برداشت: در اصلاح امور اداری و نظامی و سیاسی و قضائی مملکت و استقرار امنیت و مبارزه با انواع مظاهر فساد و اصلاح اخلاق جامعه، برقراری سیاست خارجی مستقل، آبادانی کشور و گسترش کشاورزی، ترویج دانش و فرهنگ و صنایع بومی و جدید، حفظ و تقویت اقتصاد ملی در برابر استعمار بیگانگان، ترجمه و انتشار کتاب، ایجاد ابنیه و بسیاری امور دیگر. حتی به قولی امیر کبیر خیال استقرار کنسلیطوسیون داشت ظاهراً بمفهوم نوعی دولت منتظم و قانونی. شرح کارهای امیر را در آنچه راجع به او نوشته‌اند، بخصوص در کتاب محققانه و ارجمند آقای دکتر فریدون آدمیت به نام امیر کبیر و ایران بشرح می‌توان دید.

امیر کبیر با احراز همه گونه قدرت در دوران حکومت، اسیر وسوسه نفس نمی‌شد. از این رو ستایشگری را نمی‌پسندید. در سراسر روزنامه وقایع اتفاقیه - که خود بسال ۱۲۶۷ ه.ق. بنیان نهاد - در ایام صدارت او، چیزی در بزرگداشت وی درج نشده و فقط در چهار مورد بضرورت نام او مذکور است و بس. گزافه گویی شاعران مدیحه سرا را خوش نمی‌داشت، حتی قآآنی را بمناسبت شعری که در ذم حاج میرزا آقاسی و مدح امیر سروده بود توبیخ فرمود.

سرانجام، این مرد وطن دوست بر اثر توطئه دشمنان و حرف پذیری ناصرالدین شاه از کار برکنار و خانه نشین و تبعید شد. پادشاه دوروز پس از عزلش به او نوشته بود: «به خدا قسم، به خدا قسم هر چه می‌نویسم حقیقت است و فوق العاده شما را دوست می‌دارم. خدا مرا بکشد اگر بخواهم تا زنده‌ام از شما دست بردارم، یا این که بخواهم بقدر سر سوزنی از عزت شما کم کنم.» اما عاقبت در نتیجه تحریکات مخالفان، بموجب دستور همین پادشاه امیر کبیر را در تاریخ ۱۷ ربیع الاول ۱۲۶۸/۱۰ ژانویه ۱۸۵۲ در حمام باغ فین کاشان با گشودن رگ هر دو بازویش کشتند و ایران از وجود مردی چنان شریف و بزرگ محروم شد و کسی به صدارت رسید که آشکارا تحت الحمايه دولت انگلیس بود.

سرگذشت امیرکبیر غالباً نام پریکلس^۵ سیاستمدار و خطیب بزرگ و سردار آتنی (۴۹۴-۴۲۹ ق.م.) را به یاد من می‌آورد. وقار و سطوت پریکلس در برخورد با اشخاص، انس او با عاقه مردم، هدیه نپذیرفتن و پرهیز از فساد، بصیرت او در فن نظام و امور سپاهی، ایجاد ابنیه و عمارات دولتی و نیز اودئون^۶ (مجمع استماع آهنگهای موسیقی) در آتن و شخصیت اخلاقی او، به جلوه‌هایی از منش و کارهای امیرکبیر می‌ماند. «نظم میرزا تقی خانی» را — که محصول درایت و لیاقت و همت امیرکبیر و ثمره تلاش و زحمت او بود — دشمنانش بر نمی‌تافتند. از این رو در نابودی او و آن اصول مترقی کوشیدند. اما پس از او که آن بنیانها بتدریج شکست برداشت ارزش کارهای وی بیشتر بر همگان معلوم شد. شگفت آن که بعد از مرگ پریکلس نیز امور آتن در هم آشفته شد و عموم مردم، حتی آنان که کارهای او را مغایر نیات خود می‌دانستند، به این نتیجه رسیدند که آنچه او کرده بود لازم و اساسی بوده و محال است مردی مثل او یافت که واجد آن همه فضائل باشد. اگر مردم آتن پریکلس را Olympian و «جاودانی» خوانده‌اند امیرکبیر نیز جاودانه مرد تاریخ قرون اخیر ایران است. پس از او چه بسیار کتابها، رساله‌ها و مقاله‌ها درباره وی نوشته شده، دانشگاه و سد و آموزشگاهها و خیابانها و مؤسسات به نام او کرده‌اند. دانشگاه تهران بسال ۱۳۵۱ مجلس بحثی در بزرگداشت امیرکبیر و خدمات او برپا کرد که مجموعه خطابه‌ها و مقالات آن نیز بچاپ رسیده است.^۷ نمایشنامه‌ای هم در باب امیرکبیر بقلم و بر صحنه آمده، رمانی نیز با عنوان زنده‌مرد درباره زندگانی او نوشته‌اند، حتی در دهه اخیر دو فیلم تلویزیونی طولانی از سرگذشت امیرکبیر در ایران تهیه شده و به معرض نمایش گذاشته شده است.

اما آنچه انگیزه نوشتن این سطور است بحث درباره شعریست شورانگیز و خواندنی از فریدون مشیری، شاعر معاصر، با عنوان «امیرکبیر» و در گرامیداشت یاد او. مشیری هر چند شعر اجتماعی نیز سروده است اشعارش بطور کلی بیشتر روح و لحن غنائی^۸ دارد. در این جا آن کیفیت باقتضای حال، آهنگی دلسوز بخود گرفته است. آنچه وی با یاد امیرکبیر سروده شعریست در بحر مجتث، به شیوه شعر امروز با مصراعهای کوتاه و بلند که قافیه‌های مصاریع هر بند از یک طرف معانی بهم پیوسته را در هر قسمت به یکدیگر عطف می‌کند و از طرف دیگر رعایت قافیه مطلع، برگردانیست به موضوع اصلی و بمنزله رشته آهنگین ارتباط همه اجزاء شعر، نظیر نوعی ترکیب‌بند. در مورد اخیر کلمه «امیر» و «امیرکبیر» — که در حقیقت اندیشه بنیادین و حاکم بر ذهن

شاعر است — بر شعر چیرگی دارد و قافیه اصلی ست و سبب پیوستگی همه ابیات و بندها به یکدیگر؛ همان نکته ای که قدما با اصطلاح «توسیم» تعبیر می کردند یعنی داغ و نشان کردن و در اصطلاح شعر بنای قافیه بر کلمه ای نهادن که مقصود شاعر است و اثری از آن مقصود را در قافیه فرامودن.

مطلع بدیع شعر مورد نظر چنین است:

رمیده از عطش سرخ آفتاب کویر،

غریب و خسته رسیدم به قتلگاه امیر.

این بیت با همه ایجاز خود چند چیز را تصویر می کند: احوال مسافری عطشان و خسته که کویر را پشت سر نهاده است، از کاشان جز «قتلگاه امیر» جایی را نمی بیند، همه چیز به چشم او خون رنگ است، و بر اثر تابش خورشید سوزان با «عطش سرخ آفتاب کویر» روبروست. اینک در این محیط غم زده خود را غریب و دردمند می یابد و در باغ فین هنوز همان حالت روز قتل امیر را احساس می کند.

احساس و تأثر مسافر (شاعر) از او به همه چیز انتقال می یابد. اوصاف بکر و پرمعنی وی از «زمان» و «زمین» نمودار این کیفیت است و تعبیر از «جهان دست بسته تقدیر» اندیشه ای عمیق و حکمت آمیز را فرایاد می آورد. بر اثر این فاجعه از در و دیوار «نفرین» می بارد. «نفرت، وحشت، لعنت» حالتی ست که از پس بیش از یک قرن در جان شاعر چنگ انداخته نثار پادشاه و جلادان و توطئه گران قتل امیر می شود:

زمان، هنوز همان شرمسار بُهت زده!

زمین، هنوز همان سخت جان لال شده! طالعات فرنگی

جهان، هنوز همان دست بسته تقدیر.

هنوز، نفرین، می بارد از در و دیوار،

هنوز، نفرت، از پادشاه بد کردار،

هنوز، وحشت، از جانیان آدمخوار،

هنوز، لعنت، بر بانیان آن تزویر!

در فضای باغ فین همه چیز در نظر شاعر تحت تأثیر عوامل درونی اوست، وصف درختهای باغ — صنوبر، بید — متناسب ظاهر آنهاست: یکی دست به استغاثه بلند کرده، دیگری از غم، پریشیده است و سر به زیر افکنده دارد. گوش جان شاعر «همه‌سروها» را نیز می شنود که از آنچه بر آن «شیر در زنجیر» می گذشته در خروشنند:

هنوز دستِ صنوبر به استغاثه بلند
 هنوز بید پریشیده سرفکنده به زیر
 هنوز همه‌مه سروها، که: «ای جلاد!»
 مزن! مکش، چه کنی، های، ای پلید شریر!
 چگونه تیغ زنی بر برهنه در حتام
 چگونه تیرگشایی به شیر، در زنجیر!؟»

بند بعد نقشی ست از جویبارهای باغ فین — که از مناظر بارز آن جاست — گویی در
 تصور شاعر خونِ رگ امیر در آن جویها جاری ست. وی تصویرهای تازه‌ای از این مایع
 سرخ‌قام رسم می‌کند، از جمله خون امیر را با تعبیر بدیع «جوهر سیال دانش و تدبیر»
 فرا می‌نماید:

هنوز، آب به سرخی زند که در رگِ جوی

هنوز،

هنوز،

هنوز،

به قطره قطره گلگونه رنگ می‌گیرد
 از آنچه گرم چکید از رگ امیر کبیر!

نه خون، که عشق به آزادگی، شرف، انسان

نه خون که داروی غمهای مردم ایران

نه خون که جوهر سیال دانش و تدبیر.

هنوز «نالۀ باد» و «زاری آب» در این مصیبت بزرگ به گوش می‌رسد اما هنوز هم
 گوش آسمان در برابر این فغانها کر است. انسان اندیشه‌ور هنوز خود را در برابر این
 «افسونگر پیر» درمانده و ناگزیر می‌بیند.

بند آخر تعبیری ست دیگر از گرمی احساس و انتظار یک ملت نسبت به مردی
 محبوب و خدمتگزار. تضمین زیبایی شاعر از دو مصراع حافظ اوجی بارز به سخن بخشیده
 است. اجزاء کلام در دیگر مصراعها نیز بافت و لحنی هماهنگ با این مصراعها دارد؛ از
 آن جمله است ترکیبات «برون خرامیدن»، «آفتاب عالمگیر»، «سراچه ماتم» و نیز
 مراعات نظیر عبرت آموز «اسب، پیل، رخ، پیاده، شاه، وزیر» بصورتی تازه و متناسب
 مقام — که یادآور طرز بیان خاقانی ست و همه حاکی از معرفت شاعر است به زیر و بم

زبان فارسی.

سرانجام، حسن ختام تأثرآمیز شعر است که با تأکید مکرر بر کلمات «محال» و «دیر»، طینی فراموش نشدنی از خود بجای می‌گذارد:

هنوز ناله باد

هنوز زاری آب

هنوز گوشِ کرِ آسمان، فسونگرِ پیر!

— «هنوز، منتظرانیم تا ز گرمابه،

برون خرامی، ای آفتابِ عالمگیر!»

نشیمِ تونه این گنج محنت آباد است

تورا ز کنگرهٔ عرش می‌زنند صغیر!»

به اسب و پیل چه نازی؟ که رُخ به خون شستند

در این سراچهٔ ماتم پیاده، شاه، وزیر!

چند دوباره بیاید کسی؟

— محال ... محال ...

هزار سال بمانی اگر،

چه دیر، ...

چه دیر ...!

شعر «امیر کبیر» مشیری اثری گرم و پرتپش و دلپذیر است. زبانی بلیغ نیز دارد. شاید چند نکته هم دربارهٔ آن گفتنی باشد: در سه مصراع آخر بند سوم نوعی کمبود فعل بنظر می‌رسد؛ شاید شاعر که در القاء مفهوم کامیاب است چنین نیازی احساس نکرده است. همین حالت در مصراع سوم بند چهارم نیز کم و بیش هست. در بند هفتم و هشتم این پرسش پدید می‌آید که آیا آنچه بعلافت نقل نوشته شده: — «هنوز منتظرانیم...» زبان حال باد و آب است که به ناله و زاری می‌گویند و به این سبب مصراعهای بند هفتم فارغ از فعل و اسناد است؟ در این صورت مصراع سوم بند هفتم بصورت خائلی بین باد و آب و آنچه بر زبان دارند واقع شده است. یا آن که بند هفتم و هشتم از یکدیگر جداست؟ اگر چنین تصور شود آیا بند هفتم به فعل یا اسنادی نیازمند نیست؟ شاید هم این گونه ایجاز و با ذکر اجزای عمده جمله، معنی مقصود را القاء کردن شیوهٔ مانوس شاعر است و برای آن وجهی می‌اندیشد و کمبودی احساس نمی‌کند.

بعلاوه گمان می‌رود اگر در بند آخر بین مصراع چهارم و پنجم یک سطر فاصله ملحوظ می‌شد مناسبتر می‌نمود زیرا در این صورت مصراعهای پنجم بی‌عده و سه‌وجهی محسوستر حاصل تأمل شاعر تلقی می‌شد، همان‌گونه که وی در نظر داشته است، زیرا بدیهی است که مخاطب این قسمت همهٔ ابناء بشرند نه امیرکبیر.

پلوتارک^۱ در کتاب مقایسهٔ حیات مردان نامی نوشته است: «در فضیلت، قدرتی است که ارادهٔ مردی را که بدان نظر دارد تحریک می‌کند تا پیدرنگ آن را بمورد عمل بگذارد و در قلبش میلی ایجاد می‌کند تا کردار و رفتار مرد پرهیزگار و صاحب ملکات فاضله را نه بر سبیل تقلید بلکه از طریق فراست و شناسایی و معرفت به رفتار نیک و پرهیزگاران پیروی کند.» در بین رجال تاریخ ایران امیرکبیر نمونه‌ای چنین و سرمشقی ستایش انگیز است.

ویلیام هزلیت،^{۱۰} نویسنده و منتقد انگلیسی (۱۷۷۸-۱۸۳۰ م.)، معتقد بود «کسی که فقط در دورهٔ زندگی خویش بزرگ بشمار آید در حقیقت بزرگ نیست. آزمون بزرگی صفحهٔ تاریخ است.» بزرگی و استقلال شخصیت امیرکبیر نیز پس از کشته شدن او و تأمل و تحقیق در کارها و خدماتش بیشتر بروز کرد. به قول یکی از سیاست‌شناسان قرن اخیر (سال ۱۳۳۹ شمسی) «در دو بیست سالهٔ اخیر تاریخ ایران اگر بشود صفت «فوق‌العاده» را به کسی اطلاق کرد شایستهٔ میرزا تقی‌خان امیرکبیر است و بس...». بی‌گمان انگیزهٔ فریدون مشیری حُسن انتخابی عاطفی بوده که به یاد مردی چنین بزرگ و سزاوار ستایش شعر سروده و انصاف آن است که شعری شیوا و پرتأثیر در یاد کرد امیرکبیر از طبع او تراویده است.

یادداشتها:

۱ - R.G.Watson, *A History of Persia ...*, London, 1866.

۲ - Sheil

۳ - Palmerston

۴ - Williams

۵ - Pricles

۶ - Odeon

۷ - امیرکبیر و دارالفنون، تهران ۱۳۵۴.

۸ - lyric

۹ - Plutarch

۱۰ - William Hazlitt